رهیافتی بر محکم و متشابه از نگاه علامه طباطبایی (ره) و آیت الله جوادی آملی

یگانه قره‌باغی[1]

چکیده

خداوند در آیه هفتم سوره آل عمران، آیات قرآن را به دو دسته محکم و متشابه تقسیم می‌کند و محکمات را أمّ الکتاب می‌خواند. متشابهات را نیز آیاتی معرفی می‌نماید که به سبب تشابه، دستاویزی برای اهل زیغ و انحراف هستند. امّا اینکه تأویل متشابهات منحصر در خدا است یا راسخان در علم هم از آگاه هستند؟ مورد اختلاف قرآن پژوهان است. علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی آملی نیز به عنوان مفسّران و اندیشمندان شیعی، این موضوع را در آثار تفسیری و علوم قرآنی خویش بررسی کرده‌اند. علّت گزینش مبحث «رهیافتی بر محکم و متشابه از نگاه علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی» از آن‌جا نشأت می‌گیرد که آیت الله جوادی از شاگردان برجسته علامه بوده و تفسیر تسنیم را «المیزان فارسی» می‌خواند. از این رو، ممکن است چنین تفکری در ذهن افراد به وجود آید که ایشان دیدگاه‌هایی را که در تسنیم درج نموده، همان دیدگاه‌های استاد خویش در المیزان است. این مقاله، به شیوه توصیفی ـ تحلیلی، آراء علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی آملی را در حوزه محکمات و متشابهات قرآن بررسی نموده است. از این رهیافت، نتایجی حاصل آمد که علامه طباطبایی و آیت الله جوادی در خصوص معنای تأویل و محکم و متشابه، چیستی «أمّ الکتاب» و چرایی تعبیر به «أم»، نسبی بودن إحکام و تشابه آیات دیدگاه‌های نزدیک به هم اتخاذ کرده‌اند و فقط در شیوه تبیین مطالب تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. امّا درباره «واو» موجود در عبارت «وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» تأکید علامه بر استیناف بودن است و علم به تأویل آیات را مختصّ خداوند می‌داند؛ ولی آیت الله جوادی، عاطفه بودن «واو» را می‌پذیرد که در نتیجه، علاوه بر خداوند، پیامبر(ص) و اهل‌بیت(ع) نیز عالم به تأویل هستند.

واژگان کلیدی: تأویل، محکم، متشابه، علامه طباطبایی، آیت الله جوادی آملی.

مقدمه

«محکم» و «متشابه» یکی از بحث‌انگیزترین مباحث علوم قرآنی است. در آیه هفتم سوره آل عمران، آیات نازل شده قرآن به دو بخش تقسیم شده است و به صراحت اعلام شده که در کنار آیات محکم که اساس قرآن کریم و أمّ الکتاب هستند، آیات متشابه نیز وجود دارند و خداوند می‌فرماید: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ؛ او

[1]. طلبه سطح ۴، رشته تفسیر- علوم و معارف قرآن، جامعه الزهرا (س)، قم. ۰۹۱۹۱۹۸۸۲۳۲- Yeganeh.q72@gmail.com

کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است که اساس این کتاب است؛ (و هرگونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به این‌ها، برطرف می‌گردد) و قسمتی از آن، متشابه است [آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آن‌ها آشکار می‌گردد.] اما آن‌ها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی‌که تفسیر آن‌ها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آن‌ها که به دنبال فهم و درکِ اسرارِ همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگارِ ماست و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند)».

مفسّران درباره مقصود از محکمات و متشابهات در این آیه و نسبت آن دو با یکدیگر، دیدگاه‌های متفاوتی بیان داشته‌اند. در این آیه، آیات متشابه با این وصف معرفی شده‌اند که می‌توانند دستاویز اهل زیغ و انحراف قرار گیرند و آن‌ها با هدف فتنه‌انگیزی میان مردم، از این دسته آیات در راستای اهداف انحرافی خود، سوء استفاده نمایند.

در بخش دیگری از این آیه، دانش تأویل آیات متشابه را در انحصار خداوند قرار داده و پس از آن، جمله «وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا» آمده است. این جمله از آیه در عین حالی‌که در مقام وصف راسخان در علم و امتیاز آن‌ها و نیز قرار دادن آنان در مقابل اهل زیغ است، مورد بحث جدی قرار گرفته که آیا معطوف به جمله ماقبل شده و در نتیجه، راسخان در علم نیز از تأویل آیات متشابه آگاه هستند، یا این‌که جمله مستأنفه به شمار می‌آید که در این صورت، علم به تأویل متشابهات، در انحصار خداوند خواهد بود و جز او هیچ کس حتی راسخان در علم هم به تأویل آیات متشابه قرآن کریم آگاهی نخواهند داشت. (اسعدی و طیّب حسینی، ۱۳۹۰، ص۷ ـ ۸)

از آن‌جایی که موضوع محکم و متشابه از ابتدا مورد توجه قرآن پژوهان بوده، لذا پژوهش‌هایی در این زمینه به رشته تحریر در آمده است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به «مطالعه تطبیقی آیه هفتم سوره آل عمران از دیدگاه آیات ـ علامه طباطبایی، جوادی آملی و ملکی میانجی» نگاشته آقای محمّد امین تفضّلی (۱۳۹۴) و نیز پایان نامه خانم محبوبه عابدی با موضوع «پژوهشی در محکم و متشابه قرآن با نگاهی تطبیقی به دیدگاه علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی» (۱۳۹۲) اشاره نمود. لازم به ذکر است که در میان تحقیقات، پژوهشی با عنوان «رهیافتی بر محکم و متشابه از نگاه علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی» مشاهده نشد.

در مقاله حاضر، ابتدا به معناشناسی واژگان تأویل، محکم و متشابه پرداخته خواهد شد و سپس درباره مهم‌ترین مسائل این حوزه از نگاه علامه و آیت الله جوادی همچون چیستی «أمّ الکتاب» و چرایی تعبیر به

«أم»، نسبی بودن یا مطلق بودن محکم و متشابه، عاطفه یا استیناف بودن «واو» در عبارت «وَ الراسِخونَ فی العِلم» بحث می‌شود تا نحوه تبیین و بررسی هر یک از این دو مفسّر و نقاط اشتراک و افتراق دیدگاهشان نمایان شود.

معناشناسی تأویل، محکم و متشابه

از واژه‌های مرتبط با مبحث، واژه تأویل، محکم و متشابه است که در ذیل، از جهت لغوی و اصطلاحی وارسی خواهند شد.

تأویل در لغت

«تأویل» از «أول» گرفته شده، به معنای بازگشت به اصل است. «مَوئِل» نیز از همین ماده، مکانی است که به آن رجوع می‌شود. تأویل، بازگشت دادن چیزی است به آن هدفی که اراده شده است و این، دو قسم دارد: تأویل علمی و تأویل فعلی. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص۹۹) همچنین در جای دیگر، ذیل ماده «أول» آورده‌اند که تأویل، واقع و خارج یک عمل و یک خبر است که گاهی به صورت علّت غائی و گاهی به صورت وقوع خارجی متجلّی شده، به عمل و خبر برمی‌گردد. (قرشی، ۱۳۷۱، ج۱، ص۱۴۱) لذا به عاقبت و سرانجام کلام نیز، تأویل کلام می‌گویند. (ابن زکریا، ۱۴۱۸ق، ج۱، ص۱۶۲) بنابراین، از آنچه لغت‌شناسان بیان نموده‌اند استفاده می‌شود که بازگشت به حقیقت و مکان اصلی هر چیزی، اعم از علم و عمل، تأویل آن چیز است.

تأویل در اصطلاح

این واژه هفده بار در قرآن کریم تکرار شده است. اگرچه در معنای اصطلاحی تأویل در قرآن، میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد و قریب به بیست معنا برای آن ذکر گردیده است؛ ولی در این‌جا فقط به چهار نظریه مهم و شایع آن اشاره می‌شود:

دیدگاه اول: تأویل، مرادف با تفسیر و به معنای بیان آیات قرآن است. معمولاً دانشمندان و مفسران قدیم، این دیدگاه را اتّخاذ نموده‌اند؛ از جمله طرفداران این نظریه، فخر رازی، (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۷، ص۱۴۵) قرطبی (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴ق، ج۴، ص۱۵) و صاحب تاج العروس (حسینی واسطی، ۱۴۱۴ق، ج۱۴، ص۳۲) هستند. مطابق این دیدگاه، همه آیات قرآن می‌توانند تأویل داشته باشند؛ زیرا تمام آیات، قابلیت تفسیر و تبیین را دارند. (علوی مهر، ۱۳۸۹، ص۳۳)

دیدگاه دوم: این گروه بر این باورند که تأویل از جنس معانی الفاظ نیست؛ بلکه همان اعیان خارجی محسوس و قابل مشاهده است که الفاظ گوینده به آن تکیه دارد. (معرفت، ۱۴۱۸ق، ج۱، ص۲۹) از طرفداران این نظریه می‌توان ابن تیمیه، شیخ محمد عبده و رشید رضا (ر.ک: رضا، ۱۴۱۴ق، ج۳، ص۱۷۴) را نام برد. (علوی مهر، ۱۳۸۹، ص۳۴)

دیدگاه سوم: گروه سوم بر این اعتقادند که منظور از تأویل، معنایی است که مخالف با ظاهر لفظ باشد. به عبارت دیگر، تأویل «بطن قرآن» است؛ (معرفت، ۱۳۷۹، ج۱، ص۲۵) بدین معنا که برداشت از ظاهر قرآن، «تفسیر» و فهم باطن قرآن، «تأویل» آن است. (علوی مهر، همان، ص۳۶) «بطن» (معنای ثانوی و پوشیده‌ای است که از ظاهر آیه به‌دست نمی‌آید) در مقابل «ظهر» (معنای اولیه‌ای که ظاهر آیه بر حسب وضع و کاربرد، آن معنا را می‌فهماند) قرار دارد. این معنا در قرآن نیامده ولی در کلام پیشینیان به کار رفته است. (معرفت، ۱۳۷۹، ج۱، ص۲۵) دلیل عمده این گروه، روایاتی است که در این زمینه وارد شده است.

برای نمونه، وقتی از امام باقر (ع) سؤال کردند، معنای روایت پیامبر اسلام (ص) که فرموده‌اند: «ما فی القرآن آیةٌ إلّا و لَها ظَهرٌ و بطنٌ؛ در قرآن هیچ آیه‌ای نیست، مگر این که ظاهری و باطنی دارد.» چیست؟ حضرت (ع) فرمودند: «ظَهرُه تنزیلُه و بَطنُه تأویلُه، منه ما مَضی و منه ما لَم یکن بعد، یَجری کما یَجری الشمسُ و القمرُ؛ ظهر قرآن یعنی تنزیل آن و بطن قرآن یعنی تأویل آن. برخی از مصادیق تأویل آیات قرآن در گذشته روی داده و برخی هنوز رخ ننموده است. قرآن و آیات آن همانند خورشید و ماه هستند که همواره در حرکت و پویایی‌اند». (عیاشی، ۱۳۸۰، ج۱، ص۱۱) این روایت، بطن قرآن را «تأویل» آن نامیده است.

این دیدگاه در بین صاحب نظران جدید، معروف و مشهور شد تا جایی‌که یک حقیقت ثانویه گشت. البته روشن است که حمل یک آیه بر خلاف ظاهر آن، نیاز به دلیل خارجی دارد. (علوی مهر، همان، ص۳۶) از طرفداران این نظریه می‌توان ابوطالب تغلبی (ر.ک: سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج۲، ص۴۲۷) و از میان معاصران، آیت الله معرفت (ره) (ر.ک: معرفت، ۱۳۷۹، ج۱، ص۲۶) را نام برد.

دیدگاه چهارم: از طرح کنندگان این نظریه، علامه طباطبایی (ره) است که می‌فرماید: «معنای تأویل در قرآن عبارت است از: حقیقت واقعی که بیانات قرآنی به آن استناد داده می‌شود؛ اعم از احکام، مواعظ و حکمت-ها. چنین حقیقتی در باطن تمامی آیات قرآن، خواه محکم و یا متشابه یافت می‌شود و از قبیل مفاهیمی که الفاظ بر آن‌ها دلالت می‌کند، نیست؛ بلکه از امور عینی متعالی است که در قالب الفاظ نمی‌گنجد و علّت این‌که خدای سبحان آن را در قید الفاظ افکنده، این است که تا اندازه‌ای آن را به ذهن بشر نزدیک کند. پس الفاظ، جنبه مثال دارند که برای تقریب به ذهن آورده می‌شوند و متناسب با فهم شنونده بیان می‌گردند». (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۳، ص۷۵ و ج۱۸، ص۸) همچنین به نظر می‌آید، با توجه به معنای لغوی تأویل است که علامه، تأویل قرآن را به معنای مأخذی دانسته که معارف قرآن از آن‌جا نشأت می‌گیرند. (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۳، ص۲۴)

آیت الله جوادی نیز تأویل را به معنای حقیقتی می‌داند که در خواب یا بیداری در قالب صورتی در می‌آید و آن حقیقت، همان تأویل و آن صورت، دارای تأویل است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج۱۳، ص۱۷۱) به علاوه این‌که ایشان معتقد است که تأویل در قرآن کریم هم به تعبیر که از مقوله الفاظ و مفاهیم ذهنی است، اطلاق شده

و هم برای عین خارجی که متن تحقّق و واقعیّت است، استفاده شده است. بر این اساس، وقتی گفته می‌شود، همه قرآن تأویل دارد، این تأویل ممکن است هم یک سلسله معانی ذهنی باشد که مفاهیم قرآن به آن‌ها برمی‌گردد و هم وجودی، عینی و خارجی که قرآن کریم در قیامت در آن حقیقت ظهور می‌کند. این دو معنای تأویل، قابل جمع هستند و یکدیگر را نفی نمی‌کنند. پس، تأویل که از «أول» و رجوع است، می‌تواند به معنای ارجاع مفهومی به مفهوم دیگر و هم به معنای ارجاع مفهوم بر عین خارجی و نیز ارجاع مثال به ممثّل باشد. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج۱، ص۴۲۵)

بنابر آنچه در تعریف علامه و آیت الله جوادی به‌دست می‌آید، می‌توان گفت که ایشان در خصوص این‌که تأویل را از سنخ اعیان خارجی می‌دانند، دیدگاه مشترکی دارند. همچنین، روشن شد که دو مصطلح محکم و متشابه نیز برگرفته از قرآن کریم است که از یک سو، در آیاتی از قرآن کریم به صورت جداگانه و با هم به کار رفته‌اند و از سوی دیگر، به عنوان اصطلاحی علوم قرآنی و تفسیری، در چندین دانش از جمله علوم قرآن، تفسیر، اصول فقه و... کاربردی شایع دارند. (اسعدی و طیّب حسینی، ۱۳۹۰، ص۲۳)

معنای لغوی محکم و متشابه

معنای لغوی دو واژه «محکم» و «متشابه» به این ترتیب است:

واژه محکم

در مورد واژه «محکم»، در کتاب‌های لغت این چنین آورده‌اند که: أحکم فلانٌ عنّی کذا، أی مَنَعَه؛ فلانی آن را از من باز داشت و همچنین آمده است که: استحکم الأمرُ أی وثق؛ آن امر محکم و استوار شد. (فراهیدی، ۱۴۰۵ق، ج۳، ص۶۶ ـ ۶۷؛ ابن درید، ۱۹۸۷م، ج ۱، ص ۵۶۴)

در این بیان، «إحکام» به معنای منع و بازداشتن شمرده شده و امر مستحکم نیز به معنای امر استوار، دانسته شده است. در واقع «محکم» (در حالت اسم مفعول باب إفعال) به معنای چیزی است که از تصرف، دخالت و نفوذ غیر، محفوظ مانده و راه این تصرف مسدود شده است؛ از این رو، خللی در آن راه نیافته و به حالت اصیل خود استوار و مستحکم باقی مانده است. (اسعدی و طیّب حسینی، ۱۳۹۰، ص ۲۴)

همچنین در ادامه به این مطلب تصریح شده که کلُّ شیءٍ منعته من الفساد فقد حَکَمْتَه و حَکَّمْتَه و أَحْکَمْت؛ برای سه فعل حَکَمَ، حَکَّم و أحکَم یک معنا در نظر گرفته شده و آن باز داشتن شیئی از فساد و تباه شدن و تغییر حالت است. گویا این واژه در اصل از «حَکَمة» گرفته شده و حَکَمة آن بخش از لگام است که بر صورت حیوان قرار می‌گیرد تا او را از چموشی بازدارد؛ از این رو، به اسبی که افسار و لگام آن مجهّز به حَکَمة باشد، «فرسٌ محکومة» یا «فرسٌ مُحکَمة» می‌گویند. (فراهیدی، همان، ج۳، ص۶۷)

تنها مختصّ متشابه باشد و آیات محکم تأویل نداشته باشند؛ زیرا ممکن است که ضمیر «تأویله» به کلمه «کتاب» برگردانده شود، همان‌گونه که ضمیر در جمله «ما تَشابَهَ مِنْهُ» به همه کتاب برمی‌گردد.

وی با توجه به قرینه سیاق، با دلایلی که ذکر خواهد شد، ثابت می‌کند که جمله مورد بحث، مفید حصر می‌باشد. این دلایل عبارتند از:

أ. آیه می‌فرماید: تأویل کتاب را به جز خدا کسی نمی‌داند. ظاهر این حصر، این است که علم به تأویل، تنها نزد خدا است و جمله «وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» عطف به آن نیست تا معنای آن چنین شود که «تأویلش را فقط خدا و راسخان در علم می‌دانند»؛ بلکه جمله‌ای جدید و در حقیقت، فراز دوم جمله «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ» است و معنای دو جمله این است که مردم نسبت به کتاب خدا به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی از آن‌ها که بیمار دل هستند، آیات متشابه آن را دنبال می‌کنند و گروه دیگر، وقتی به آیات متشابه برمی‌خورند می‌گویند: ما به همه قرآن ایمان داریم، چون همه‌اش از ناحیه‌ی پروردگار ما آمده است. این‌گونه اختلاف کردن مردم به خاطر اختلاف قلوب ایشان است؛ زیرا دسته اول، دل‌هایشان مبتلا به انحراف است و دسته دوم، علم در قلب آنان رسوخ نموده است.

ب. اگر «واو»، عاطفه باشد و مقصود این باشد که تنها خدا و راسخان در علم، تأویل کتاب را می‌دانند، در این صورت یکی از راسخان در علم رسول خدا (ص) محسوب می‌شود، چون آن حضرت همه این طایفه است و چگونه ممکن است قرآن کریم بر قلب مبارکشان نازل شود و ایشان آیات متشابهش را نفهمد و بگوید: چه بفهمم و چه نفهمم به همه ایمان دارم، چون تمام آن از ناحیه خدا است. در صورتی که یکی از شیوه‌های قرآن این است که وقتی می‌خواهد امّت اسلام و یا جماعتی را که رسول خدا (ص) هم در بین آن‌ها است توصیف کند، نخست به صورت خاص، آن حضرت را ذکر کرده، سپس سایر افراد را جداگانه بیان می‌کند تا شرافت و عظمت ایشان را رعایت کرده باشد. مانند این آیه که می‌فرماید: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ» (بقره: ۲۸۵) و آیه «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ» (توبه: ۲۶) و آیات دیگری از این قبیل که قبل از ذکر نام امّت، نام رسول خدا (ص) را ذکر می‌کند. پس با این حال، اگر منظور از جمله «وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» این باشد که راسخان در علم به تأویل قرآن دانا هستند و با در نظر گرفتن این‌که رسول خدا (ص) به طور قطع یکی از آنان است، بهتر بود که بفرماید: «و ما یعلم تأویله الا اللّه و رسوله و الراسخون فی العلم» چون همان‌طور که گذشت، عادت قرآن بر این است که هر جا بخواهد مطلبی مشترک، میان امّت و رسول خدا (ص) را ذکر کند، نام ایشان را جداگانه ذکر می‌کند، ولی در این‌جا این چنین نیست.

پس معلوم شد که رسول خدا (ص) جزء راسخان در علم- که بعضی از آیات را می‌فهمند و بعضی را نمی‌فهمند- نیست. در نتیجه، ظاهر آیه این می‌شود که علم به تأویل، منحصراً از آنِ خدای تعالی است و این

انحصار، منافات با استثناء پیامبر (ص) ندارد، همچنان که آیاتی از قرآن علم غیب را منحصر در خدای تعالی می‌داند و در عین حال بعضی از رسولان را استثنا می‌کند. مانند آیه «عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ» (جنّ: ۲۷). (طباطبایی، همان، ج۳، ص۲۷ ـ ۲۸)

آیت الله جوادی در خلال مباحث مربوط به محکم و متشابه، درباره دلیل نخستِ علامه، این نگاه را دارد که این دلیل سیاقی، نسبت به برخی ادله‌ی سیاقی دیگران راجح است. ولی ایشان با نکات ذیل، نقدهایی را بر دلیل دومِ استاد خویش وارد کرده است، مبنی بر این‌که:

أ. «واو» چه ربطی باشد یا استینافی، قطعاً عبارت «والرَّاسِخُون»، رسول خدا و مؤمنان را دربر می‌گیرد.

ب. در همه موارد یاد شده باید نام مبارک پیامبر اکرم (ص) از نام سایر مؤمنان به طور جداگانه ذکر شود؛ ولی در آیه تطهیر که درباره خصوص پیامبر (ص) و عترت طاهره ایشان است، این جدایی وجود ندارد: «إنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ أهلَ البَیتِ ویُطَهِّرَکُم تَطهیرا» (احزاب: ۳۳). در آیه مورد بحث نیز مراد از «والرَّاسِخُون» عموم مؤمنان نیست، بلکه ثابت خواهد شد که تنها عترت طاهره (ع) راسخ در علم و عالم به تأویل قرآن هستند.

البته در آیه «أطیعُوا اللهَ وأطیعُوا الرَّسولَ وأُولِی الأمرِ مِنکُم... » (نساء: ۵۹) با این‌که سخن از پیامبر (ص) و اهل‌بیت (ع) است، نام آن حضرت جدا ذکر شده است؛ چون می‌خواهد این مطلب را برساند که اطاعت، منحصر به خدا و پیامبر (ص) نیست؛ بلکه پس از پیامبر (ص) نیز کسانی هستند که اطاعت از آنان واجب است و اگر «أولی الأمر» مطرح نمی‌شد، دستور آیه مزبور برای پس از ارتحال آن حضرت (ص) کافی نبود و چنان‌چه به طور عموم می‌فرمود: «أطیعوا الله و المؤمنین» مراد به خوبی بیان نمی‌شد؛ از این‌رو، باید «أولی الأمر» کنار «الرّسول» ذکر می‌شد. امّا آن‌جا که انگیزه‌ای برای تفصیل نیست و وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) مقابل توده مؤمنان قرار ندارد، دلیلی هم برای ذکر جداگانه نام آن حضرت (ص) وجود ندارد.

گفتنی است که در پاسخ این اشکال که اگر «واو» استینافی باشد، با جمله «وما یَعلَمُ تَأویلَهُ إلاَّ الله» مطلب تمام می‌شود و طبق ظاهر حصر، فقط خدا به تأویل قرآن آگاه است، با این‌که عترت طاهره (ع) یقیناً تأویل قرآن را می‌دانند، علاّمه طباطبایی می‌فرماید که ظاهراً این حصر، اضافی است نه حقیقی. مانند «قُل لایَعلَمُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ والأرضِ الغَیبَ إلاَّ الله» (نمل: ۶۵) که علم غیب را در انحصار خدای سبحان می‌داند؛ ولی از نظر آیت الله جوادی آیاتی همچون «عَالِمُ الغَیبِ فَلا یُظهِرُ عَلی غَیبِهِ أحَدا إلاّمَنِ ارتَضی مِن رَسولٍ فَإنَّهُ یَسلُکُ مِن بَینِ یَدَیهِ ومِن خَلفِهِ رَصَدا؛ دانای غیب اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن‌ها قرار می‌دهد» (جنّ: ۲۶ ـ ۲۷) و «تِلکَ مِن أنباءِ الغَیبِ نوحیها إلَیک...؛ این‌ها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم» (هود: ۴۹) حصر آن را

می‌شکنند و این موارد می‌توانند مُقَیِّد یا حاکم بر آن اطلاق باشند و یا خاصّ آن عام به شمار آیند. (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج۱۳، ص۱۸۶ـ ۱۸۷)

آیت الله جوادی آملی هم در این‌که «واو» عاطفه است یا استیناف، آراء مختلفی از امامّیه و اهل سنّت بیان کرده، به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازد و در نهایت، رأی مختار خود را تبیین می‌نماید. البته دیدگاه ایشان تا حدودی در ضمن نقدهایی که بر یکی از دلایل دوگانه علامه وارد ساخته بود، روشن شده است. امّا در این‌جا به طور کاملاً واضح، دیدگاه ایشان بیان خواهد شد. بدین صورت که در نگاه ایشان، از بین دو وجه مذکور در مورد «واو»، عاطفه بودن آن را ترجیح می‌دهد؛ زیرا تناسب حکم و موضوع و مناسبت نزدیک بین مسندٌالیه و مسند ایجاب می‌کند که اگر عنوان علما، راسخان در علم و نظایر آن مطرح شده است، مسند علمی به آن اسناد داده شود؛ نه کار غیر علمی مانند ایمان کورکورانه یا عامیانه. لذا رعایت تناسب مذکور، ایجاب می‌کند که راسخان در علم، معطوف بر «الله» و مسندٌ الیهِ «یَعلَم» باشد. خلاصه این‌که تعبیر «راسخون» بیان کننده مقام علمی است و با تعبیر «آمنّا» مناسبت ندارد. (جوادی آملی، همان، ج۱۳، ص۱۸۳ـ ۱۸۴)

نتایج پژوهش

در پژوهش حاضر، پس از آن‌که معنای واژگانی نظیر واژه تأویل، محکم و متشابه از حیث لغوی و اصطلاحی روشن شد، آراء علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی نیز در این راستا واکاوی گردید. به طور کلی از مطالب ذکر شده در بخش‌های مختلف، مانند چیستی أمّ الکتاب و دلیل افرادِ أمّ، نسبی بودن یا نبودن إحکام و تشابه و عاطفه یا استیناف بودن «واو» موجود در عبارت «وَ الرّاسِخُون فِی العِلم» می‌توان چنین گفت که عمدتاً ایشان در عرصه محکم و متشابه آراء مشابهی دارند و تنها شیوه بیان آن‌ها متفاوت است؛ امّا از جمله نقاط افتراق ایشان در «واو» است که در جای خود تقریر گردید و وجه تمایز دیدگاه علامه با دیدگاه آیت الله جوادی به دست آمد. از خلال مطالبی که در توضیحات و نحوه استدلال این دو نوع نگاه متفاوت حاصل گشت، معلوم شد که تأکید علامه بر استیناف بودن «واو» است و در نهایت، علم به تأویل آیات، مختصّ خداوند است که ایشان با دلایلی نظر خویش را اثبات کرد؛ ولی آیت الله جوادی نوع مقابل دیدگاه علامه (عاطفه بودن «واو») را اتّخاذ نموده که در نتیجه آن، علاوه بر ذات مقدّس پروردگار، پیامبر (ص) و اهل‌بیت (ع) نیز عالم به تأویل هستند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، مترجم: ناصر مکارم شیرازی.

۲. ابن درید، محمّد بن حسن، **جمهرة اللغة**، اول، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۷م.

۳. ابن زکریا، احمد بن فارس، **معجم مقاییس اللغة**، دوم، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۸ق.

۴. ابن عربی، محمد بن علی، **رحمة من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن**، اول، مطبعة نضر، دمشق، ۱۴۱۰ق.

۵. ابن منظور، محمّد بن مکرم، لسان العرب، سوم، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۶. اسعدی، محمد و طیّب حسینی، سید محمود، پژوهشی در محکم و متشابه، اول، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۹۰.

۷. جوهری، اسماعیل بن حمّاد، الصّحاح: تاج **اللغة** و صحاح **العربیة**، چهارم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، اول، دارالشامیة، بیروت، ۱۴۱۲ق.

۹. رضا، محمّد رشید، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، اول، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۱۰. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، پنجم، إسراء، قم، ۱۳۸۴.

۱۱. ـــــــــــــــــ ، تفسیر موضوعی قرآن کریم (قرآن در قرآن)، دوم، إسراء، قم، ۱۳۷۸.

۱۲. حسینی واسطی، سید مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۱۳. سیوطی، جلال الدین، الإتقان فی علوم القرآن، دوم، دار الکتاب العربیة، بیروت، ۱۴۲۱ق.

۱۴. طباطبایی، سیّد محّمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دوم، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ق.

۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دوم، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲؛ طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، مترجم: حسین نوری همدانی و دیگران، اول، فراهانی، تهران، بی‌تا.

۱۶. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، سوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.

۱۷. علوی مهر، حسین، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری، دوم، اسوه، قم، ۱۳۸۹.
۱۸. عیاشی، محمّد بن مسعود، التفسیر (تفسیر العیاشی)، اول، مکتبة العلمیة الإسلامیة، تهران، ۱۳۸۰.
۱۹. فخر رازی، محمّد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، سوم، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۲۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، اول، مؤسسه دار الهجرة، قم، ۱۴۰۵ق.
۲۱. قرشی بنایی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ششم، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۱.
۲۲. قرطبی، محمّد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، اول، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴.
۲۳. معرفت، محمّد هادی، تفسیر و مفسران، اول، مؤسسه فرهنگی انتشارات التمهید، قم، ۱۳۷۹.
۲۴. ـــــــــــــــــــ ، التفسیر و المفسرون فی ثوبه الغشیب، اول، الجامعة الرضویة للعلوم الإسلامیة، مشهد، ۱۴۱۸ق.